



## داستان «مارگیر و اژدها»

روزی و روزگاری در زمان های قدیم مارگیری زندگی می کرد. مارگیر به کوه و دشت و صحرا می رفت، مار می گرفت و آنها را به طیبیان می فروخت تا از زهر مارها دارو بسازند. گاهی اوقات مارگیر با مارهایی که می گرفت در روستاها و شهرها می گشت، بساط خویش را می گسترده و برای مردم نمایش می داد. مردم هم پس از تمام شدن نمایش سگه ای به مارگیر می دادند و او با این سگه ها روزگار می گذرانید.

روزی از روزهای زمستان پر برف مارگیر به سوی کوهستان راه افتاد تا مار بگیرد. در دل کوهستان پر برف راه می رفت، ناگهان اژدهای مرده ای را که جثه ای عظیم داشت، دید. نخست خیلی ترسید و گمان کرد اژدها خواب است اما وقتی دقت کرد فهمید جان در بدن ندارد. همین طور که اژدهای مرده را نگاه می کرد، با خود اندیشید و گفت این اژدها جان می دهد برای نمایش در برابر مردم. آن را در میان مردم می برم و می گویم آن را با همین دست های خودم کشته ام. آن وقت با دیده احترام به من خواهند نگرست و می گویند عجب مارگیر شجاعی. اگر دیو هم در برابرش سبز شود ذره ای نمی هراسد.

آری مارگیر دلش را خوش کرد به کار بزرگتری که انجام نداده بود. نفس نفس زنان اژدهای بزرگ را در کوچه های شهر به دنبال خویش می کشید و فریاد بر می آورد که: اژدهایی را که در شکار کردنش خون جگرها خورده ام برای نمایش آورده ام. افسوس که مارگیر به سوی مرگ می شتافت و خبر نداشت که اژدها در زیر سرما و برف منجمد شده بود و وقتی خورشید سوزان بر او نور بيفشانند زنده خواهد شد.

مرد مارگیر، در کنار شط که جای وسیعی برای اجتماع مردم بود بساطش را گستراند، غلغله ای در شهر افتاد. مردم دور مارگیر جمع می شدند اما مارگیر روی اژدها را با پلاس و پرده پوشانده بود و منتظر بود مردم بیشتری جمع شوند تا پول بیشتری جمع کند. هنوز نمایش خود را شروع نکرده بود که ناگهان متوجه شد پلاس ها و پرده ها تکان می خورند، خوب که دقت کرد متوجه شد اژدها می جنبد. مردم نیز کم کم متوجه زنده شدن اژدها شدند و از هیبت اژدها پا به فرار گذاشتند در همین فرار کردن ها عده زیادی از مردم کشته شدند. از آنجا که مارگیر قبلاً ادعا کرده بود اژدها را کشته است نمی توانست عقب نشینی کند به همین دلیل به سوی اژدها رفت تا او را بکشد اما اژدها آن مارگیر فریب خورده را همچون لقمه ای خورد.



بشنوید ای دوستان این داستان  
خود حقیقت نقد حال ماست آن

۱. مضمون «مارگیر و اژدها» چیست؟ طمع و آرزوها

۲. مارگیر برای نشان دادن چه چیزی اژدهای مرده را به شهر برد؟ شجاعت خودش

۳. چرا وقتی اژدها در اثر تابش نور خورشید زنده شد مارگیر فرار نکرد و به سوی اژدها رفت؟ چون قبلاً ادعا کرده بود که اژدها را کشته است و نمی توانست فرار کند.

۴. داستان «مارگیر و اژدها» از کدام کتاب است؟ داستان های مثنوی معنوی مولانا

۵. مارگیر با خود چه اندیشید که اژدها را به شهر آورد؟ گفت این اژدها جان می دهد برای نمایش در برابر مردم

۶. چرا مارگیر اژدها را به شهر آورد؟ سودجویی - جلب توجه - کشتن اژدها

۷. آیا مرد مارگیر درست فکر می کرد؟ چرا آری، چرا خیر؟ خیر زیرا بدون فکر و با عجله کاری را انجام داد.

۸. اشتباه های مارگیر چه بود و چه نتایج داشت؟ خیلی سریع و با عجله تصمیم گرفت. مردم دچار ترس و وحشت شدند و جان خود را به خطر انداخت.

۹. آیا کسانی را می شناسید که گاهی مانند مارگیر رفتار کرده باشند؟ کلاهبرداران - قاچاقچیان - دزدان و ...

۱۰. نتایج یک تصمیم از نظر زمانی چگونه می تواند باشد؟ گاهی فوری، گاهی کوتاه مدت و گاهی بلند مدت

۱۱. یکی دیگر از جنبه های تصمیم گیری چیست؟ در نظر گرفتن نتایج فوری، کوتاه مدت و بلند مدت یک انتخاب و اقدام